

در روزهای  
نخستین جهاد،  
مجاهدین به  
طور طبیعی،  
توانایی مقابله با  
تانک‌ها، بالگردها،  
جنگنده‌های میگ  
و بمب افکن‌های  
دور برد روسیه  
رانداشتند.  
بالگردهای روسی،  
تهدید بزرگی را  
شکل داده بودند

نظامی، قرآن می‌خواندیم و مطالعه می‌کردیم. اعضای ارشد، به جوان‌ترها آموزش می‌دادند. پس از سیزده ماه شرکت در جهاد، به پنجاب رفتم و متوجه شدم خانواده‌ام به کوئته رفته‌اند. به آنجا رفتم، آنها در تمام این مدت هیچ خبری از من نداشتند، اما شادی دیدار و دل‌تنگی بر خشم آن‌ها به دلیل ترک گفتن من بدون اجازه آن‌ها، غلبه کرد.

## روایت مأموریت

درس‌هایی از دستگاه امنیتی پاکستان کوئته در مدتی که من نبودم تغییرات بسیاری کرده بود، بسیاری از ساکنان اردوگاه به آنجا منتقل شده بودند. به درخواست خانواده‌ام پذیرفتم در آنجا بمانم و تحصیلم را در پایه نهم ادامه دادم. پس از آن نزد مولوی عبدالقادر (از علمای دینی کوئته) رفتم و درکنار طلبه‌هایی دیگر دروس دینی را نیز دنبال کردم.

سال ۱۹۸۴ بود که میرحمزه (از نیروهای مجاهدین) را دیدم و درباره وضعیت افغانستان و جبهه گفت‌وگو کردیم. در این سال شوروی ما را درگیر جنگ‌هایی در سطح گسترده تر کرده بود. بعد از مدتی مولوی عبدالقادر موافقت کرد تا ما به جهاد برویم و حتی ما را همراهی نیز کرد. می‌توانستم در پاکستان بمانم، برای خود همسری اختیار کنم و کاری پیدا کنم اما تصمیم بود به ندای جهاد لبیک بگویم. مجدد به خانواده‌ام چیزی نگفتم و همراه برخی از مجاهدین به افغانستان بازگشتیم.

ملا محمد صادق فرمانده جبهه ما بود. نیمی از وقت خود را در جبهه بود و نیم دیگری را در پاکستان سپری می‌کرد. فرماندهی جبهه کار آسانی نبود. برای اینکه بتوانی مجموعه را خوب فرماندهی کنی، باید بین دو کشور فعالیت داشته باشی. ایجاد یک شبکه موثر از روابط با دیگر مجاهدین و احزاب سیاسی برای تامین حمایت مادی و سیاسی ضروری است، در حالی که جنگ در قندهار به فرماندهان محلی بستگی دارد.

در روزهای نخستین جهاد، مجاهدین به طور طبیعی، توانایی مقابله با تانک‌ها، بالگردها، جنگنده‌های میگ و بمب افکن‌های دور برد روسیه را نداشتند. بالگردهای روسی، تهدید بزرگی را شکل داده بودند. در اواخر دهه هشتاد، دستگاه‌های امنیتی پاکستان، یک برنامه آموزشی برای مجاهدین با هدف آموزش استفاده از سلاح‌های ویژه تدارک دید که بنا بر وعده پاکستانی‌ها، به آن‌ها اجازه می‌داد تانک‌های روسی را منهدم کرده و بالگردها را در هوا سرنگون کنند. ملا محمد صادق مرا به همراه دیگران برای طی نمودن دوره آموزشی انتخاب کرد. به دفتر حزب سیاف در کوئته منتقل شدیم. افسران پاکستانی ما را در آنجا پشت کامیونی سوار کردند، طوری که نتوانیم مسیر را مشاهده کنیم. ملا محمد صادق دوازده مجاهد را از جبهه ما فرستاده بود، زمانی که به آنجا رسیدیم به جزء خودمان هشتاد مجاهد دیگر هم بودند. کلاس‌ها از هفت صبح تا دوازده ظهر ادامه داشت و شامل کلاس‌های نظری به مدت ده روز، و پس آن آموزش عملی بود. آنجا قرار بود آموزش ببینیم با موشک‌های استینگر عمل کنیم، وقتی سلاح را مشاهده کردیم متوجه شدیم کار با چنین سلاحی می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در جنگ ما با شوروی داشته باشد.

بعد از پایان دوره با تجهیزاتی که دریافت کرده بودیم و به وسیله تراکتورهایی که از یک